

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

حکمت الهی به مثابه علم برتر

جایگاه حکمت و فلسفه در منظومه معرفت؛ با رویکرد قرآنی و روایی

تحریری از دروس استاد گرانقدر؛ حسنعلی رحیقی

تنظیم و نگارش:
علی جعفری هُریستانی



انشارات
دانشگاه امام صادق علیه السلام

عنوان: حکمت الهی به مثابه علم برتر: جایگاه حکمت و فلسفه در منظومه معرفت؛ با رویکردی قرآنی و روایی

تحریری از دروس استاد گرانقدر؛ حسنعلی رحیقی
تنظیم و نگارش: علی جعفری هُرستانی
 به **اهتمام:** مرکز رشد دانشگاه امام صادق علیه السلام
ناشر: دانشگاه امام صادق علیه السلام
صفحه آرا و ویراستار ادبی: رضا عبداللهی بجنودی
طراح جلد: علی جعفری هُرستانی
نمایه ساز و ناظر نسخه پردازی و چاپ: رضا دیبا
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سپیدان تهران
چاپ اول (نوبت دوم): ۱۳۹۸
قیمت: ۱۲۰/۰۰۰ ریال
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۷۵۶-۱

فروشگاه مرکزی: تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان فخررازی و خیابان دانشگاه، مجتمع پارسا، همکف، واحد ۳ و ۲
تلفن: ۶۶۹۷۳۲۱۲

فروشگاه کتاب صادق: تهران: بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، ضلع شمالی دانشگاه
صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵ • کد پستی: ۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲
E-mail: pub@isu.ac.ir • www.ketabesadiq.ir

سرشناسه: جعفری هُرستانی، علی، ۱۳۶۴-
 عنوان و نام پدیدآور: حکمت الهی به مثابه علم برتر: جایگاه حکمت و فلسفه در منظومه معرفت؛ با رویکردی قرآنی و روایی / تحریری از دروس استاد گرانقدر: حسنعلی رحیقی؛ تنظیم و نگارش: علی جعفری هُرستانی، به اهتمام مرکز رشد دانشگاه امام صادق علیه السلام.
 مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۷۵۶-۱
 عنوان: جایگاه حکمت و فلسفه در منظومه معرفت با رویکردی قرآن و روایی؛ تحریری از دروس استاد گرانقدر حسنعلی رحیقی.
 موضوع: رحیقی، حسنعلی
 موضوع: فلسفه اسلامی
 شناسه افزوده: جعفری هُرستانی، علی، ۱۳۶۴-
 شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)، مرکز رشد
 شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۸ ح ۷ ۱۳۵۹ BBR
 رده‌بندی دیویی: ۱۸۹/۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۶۷۷۶۱

تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی نمی‌باشد.
 این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست مطالب

سخن مرکز رشد	۹
مقدمه استاد	۱۳
فصل اول. جایگاه فلسفه در نسبت با سایر علوم	۱۷
مقدمه	۱۷
۱. معانی مصطلح واژه علم	۱۷
۱-۱. دسته اول: معانی ناظر به مفاهیم و تک‌گزاره‌های معرفتی	۱۸
۱-۱-۱. معنای اول؛ علم به معنای هر نوع صورت ذهنی	۱۹
۱-۱-۲. معنای دوم؛ علم به معنای مطلق تصدیق	۱۹
۱-۱-۳. معنای سوم؛ علم به معنای تصدیق منطبق با واقع	۲۰
بدهت مفهوم علم و ادراک	۲۱
علم به معنای حضور	۲۲
تصدیق و گزاره	۲۳
۲-۱. دسته دوم: معانی ناظر به مجموعه مرتبط از گزاره‌ها	۲۴
۱-۲-۱. معنای چهارم؛ علم به معنای رشته علمی	۲۵
۲-۲-۱. معنای پنجم؛ تلقی پوزیتیویستی از علم	۲۷
۳-۲-۱. معنای ششم؛ تلقی پراگماتیستی از علم	۲۹
ارتباط علم و صدق گزاره‌ها	۳۱
۴-۲-۱. معنای هفتم؛ علم به معنای احکام و مسائل منسجم و صادق	
مشمول بر علوم حقیقی و اعتباری	۳۲

۳۴.....	علوم حقیقی و اعتباری
۳۶.....	اعتبارات عرفی و اعتبارات شرعی
۳۶.....	قداست اعتبارات شرعی
۳۸	ملاک تقدس
۴۰.....	۵-۲-۱. معنای هشتم؛ علم به معنای منحصر در علوم حقیقی
۴۰.....	۶-۲-۱. معنای نهم؛ علم به معنای منحصر در علوم کلی
۴۱.....	علم کلی و جزئی
۴۲.....	۷-۲-۱. معنای دهم؛ علم به معنای منحصر در علوم کلی حقیقی
۴۳.....	علم و حکمت
۴۳.....	حکمت نظری و عملی
۴۵.....	جایگاه فلسفه در حکمت نظری و در نسبت با سایر علوم
۴۷.....	حکمت الهی مقدس ترین معرفت بشری
۴۸	جمع بندی
۵۱.....	فصل دوم. تعریف، موضوع و غایت فلسفه
۵۱.....	مقدمه
۵۱.....	۱. موضوع فلسفه
۵۷.....	۱-۱. شرافت و جهان شمولی فلسفه
۵۸.....	۲-۱. فلسفه و فطرت الهی
۵۹.....	۳-۱. حقیقت و واقعیت بیان دیگری از موضوع فلسفه
۶۳.....	۲. غایت فلسفه
۶۷.....	۱-۲. حکمت و سعادت انسان
۶۸.....	۲-۲. حکمت و دین
۷۰.....	۳-۲. حکمت و ایمان
۷۰.....	۳. فواید یا غایات عرضی فلسفه
۷۱.....	جمع بندی

فهرست مطالب □ ۷

فصل سوم. فایده فلسفه و اهمیت آن در ارتباط با اعتقادات دینی.....	۷۳
مقدمه.....	۷۳
۱. معارف دینی، عقل منور و فلسفه اسلامی.....	۷۳
۲. جایگاه فلسفه در فهم حقایق و معارف دینی.....	۷۵
۳. نمونه‌هایی از تأثیر فلسفه در فهم معارف الهی.....	۷۶
۱-۳. عوالم هستی.....	۷۶
۲-۳. مبدأ و منشأ و مقصد و غایت خلقت.....	۷۹
۳-۳. سبیل الله، لقاء الله و وجه الله.....	۷۹
۴-۳. انسان کامل و جایگاه حقیقی چهارده معصوم (علیهم السلام).....	۸۰
۵-۳. تجلی و نور.....	۸۱
۶-۳. عنایت در پیشگاه الهی قبل از نزول و بعد از صعود.....	۸۲
۷-۳. فاعلیت خداوند و خلقت اشیاء.....	۸۳
۸-۳. زمان و زمانیات و دوام فیض.....	۸۴
۹-۳. دعوت به عقل ورزی و معرفت دینی.....	۸۷
۱۰-۳. ذات و صفات خداوند متعال.....	۸۸
۱۱-۳. فرشتگان و مدبرات امر الهی.....	۹۰
۱-۱۱-۳. وجود فرشتگان و تدبیر آنها چه ضرورتی دارد؟.....	۹۰
جمع‌بندی.....	۹۲
منابع و مأخذ.....	۹۳

سخن مرکز رشد

بیش از سی سال از تجربه دانشگاه امام صادق (علیه السلام) می گذرد. این دانشگاه در اولین سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در پاسخ به نیازهای گریزناپذیر این انقلاب، به همت و مساعی بی دریغ حضرت آیت الله مهدوی کنی (علیه السلام) تأسیس شد. اسلامیّت نظامی که به گونه ای اسلامی تشکیل شده است، متوقف برداشتن برنامه ای برآمده از اسلام و مجریان و مسئولانی آگاه به مبانی اسلامی است و بدون این دو امر، حکومت اسلامی به مرور از درون تهی شده و به سوی حکومتی که صرفاً ظواهری اسلامی دارد، حرکت خواهد کرد. بیشترین چیزی که در سال های اول از این دانشگاه انتظار می رفت، تعلیم و تربیت دانش آموختگان آشنا و مؤمن به معارف دین مبین اسلام و همچنین آگاه به علوم انسانی و اجتماعی روز دنیا بود. در سه دهه گذشته، دانش آموختگان دانشگاه امام صادق (علیه السلام) با توشه ای که از خرمین عالم اخلاق، فقیه و اصولی کم نظیر، مرحوم حضرت آیت الله مهدوی کنی (علیه السلام) برجیده بودند و با تسلطی که بر مبانی اسلامی و علوم اجتماعی یافته بودند، در بخش های مختلف کشور مشغول به خدمت شدند و سعی نمودند تا حدی نیازهای انقلاب و ایران اسلامی را برآورده کنند.

با گذشت زمان و تعمیق و تفصیل نیازهای انقلاب اسلامی، از سویی، شدت نیاز به نیروی انسانی قدری کاهش یافت و از سوی دیگر، نیاز به تولید علوم انسانی و اجتماعی متناسب با تعالیم و آموزه های قرآن و سنت شدت گرفت. مرحوم حضرت آیت الله مهدوی کنی (علیه السلام) که در سیره علمی، عملی و مدیریتی خود، توجه به

«نیازهای روز» جامعه اسلامی را سرلوحه مساعی خود قرار داده بودند، در سال‌های اخیر و به ویژه پس از دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه امام صادق (علیه السلام) با مقام معظم رهبری مد ظله العالی، وزن و اهمیت بیشتری را به موضوع تولید علم و مرجعیت علمی اختصاص دادند.

آنان که دانشگاه امام صادق (علیه السلام) و دانش‌آموختگان آن را می‌شناسند، به خوبی می‌دانند که ظرفیت تربیتی و علمی این نهاد برآمده از انقلاب اسلامی بسیار بیش از دستاوردهای موجود آن است. دانشگاه امام صادق (علیه السلام) در بین دانش‌آموختگان خود، افرادی مستعد و توانمند برای پیگیری و پیشبرد مسیر طولانی و سخت علمی را تربیت می‌کند، اما این افراد، پس از دانش‌آموختگی، مسیر و جایگاهی را برای پیگیری دغدغه‌ها و به ثمر نشان دادن همت‌های خود نمی‌یابند. با اینکه تعداد زیادی از این دانش‌آموختگان کوشای دانشگاه، سال‌های تحصیل را در فهم علوم اسلامی و تتبع در حوزه‌های تخصصی علوم اجتماعی طی می‌کنند و در پایان نامه‌های پژوهشی خود، ظرفیت شخصیتی و فکری خود را برای ادامه این مسیر به اثبات می‌رسانند، با مسیرها و سازمان‌ها - اعم از علمی یا اجرایی - مواجه می‌شوند که با دغدغه‌هایی به نسبت بسیار سطحی‌تر، پاسخ‌گویی به نیازهایی دیگر را بر آنها تحمیل می‌نماید.

به نظر می‌رسد همان‌گونه که پاسخ‌گویی به نیازهای دهه‌های قبل انقلاب اسلامی، چندان از طریق الگوهای دانشگاهی و حوزوی مرسوم، اثربخش و موفق نبود و مرحوم حضرت آیت‌الله مهدوی کنی (رحمته الله علیه) عمر خود را در ایجاد الگویی جدید صرف کرد؛ پیگیری و ثمردهی نیاز به تولید علم و مرجعیت علمی نیز با تبعیت و تقلید از الگوهای قدیمی و مرسوم پژوهشی ممکن نباشد. از سویی دانش‌آموختگان دانشگاه برای تمرکز و تأمل بر نیازهای علمی کشور و تولید دانش و نرم‌افزارهای مطلوب، راهی زمان‌بر، طولانی و پریپیچ‌وخم پیش‌رو دارند و از سوی دیگر، نظام اجرایی و علمی کشور، که سال‌ها از نرم‌افزارهای موجود و مرسوم غربی کپی‌برداری کرده است، به آماده‌خوری، هزینه‌نکردن و دم‌غنیمت‌شماری خو کرده است. از یک طرف، برای تولیدات و محصولات علوم انسانی اسلامی دانش‌آموختگان دانشگاه،

تقاضایی وجود ندارد و از طرف دیگر، برای نیازهای پیچیده و باعجله کشور، عرضه‌ای موجود نیست.

همین دغدغه، تنی چند از فرزندان مرحوم حضرت آیت الله مهدوی کنی (ره) را بر آن داشته است تا با طراحی مرکزی - موسوم به مرکز رشد - گامی در مسیر حلّ این چالش بردارند. مرکز رشد، هم برای حلّ معضلات پیش گفته و هم به منظور ابتناء بر اندیشه‌های تربیتی و مدیریتی اسلام، لازم بوده است تا الگوهای جدید سازمانی و تعامل علمی و تربیتی را طراحی و اجرا نماید که این مجمل مجال بسط و تشریح آن نیست. مرکز رشد دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، برای پاسخ‌گویی به نیازهای پیش گفته در علوم انسانی و اجتماعی، راهی جز تربیت، حفظ و معرفی «نظریه پردازان» علوم انسانی و اجتماعی اسلامی سراغ ندارد و این تربیت، حفظ و معرفی را چیزی بسیار بالاتر و متعالی‌تر از حمایت‌ها یا استخدام‌ها یا پروژه‌های پژوهشی مرسوم می‌شمارد.

متن حاضر تحریر و بازنگاری متن پیاده شده چند جلسه مقدماتی از تدریس فلسفه استاد ارجمند، حضرت آیت الله رحیقی حفظه الله در دانشگاه امام صادق (علیه السلام) برای دانشجویان گرایش علوم قرآن و حدیث می‌باشد که توسط پژوهشگر حوزه فلسفه و عرفان اجتماعی و سیاسی مرکز رشد، آقای علی جعفری هُرستانی تحریر گردید. پس از عنوان‌گذاری و بخش‌بندی اولیه، متن برای مطالعه و بازبینی خدمت استاد ارجمند ارائه گردید و ایشان نیز با سعه صدر و حوصله خاصی متن را مطالعه و نکاتی را ابلاغ یا اصلاح نمودند و در برخی موارد به صلاح‌دید خود مطالبی را بر متن اولیه افزوده و در نهایت مقدمه‌ای بر آن نگاشتند.

استاد رحیقی تلاش نموده‌اند با بیانی شیوا و دلنشین، ضمن تبیین رتبه و جایگاه فلسفه در نسبت با سایر علوم و همچنین تبیین موضوع، روش و غایت فلسفه، فواید و آثار این علم را در حوزه‌های مختلف نظری و عملی و به طور مشخص، اهمیت و جایگاه حکمت الهی و فلسفه اسلامی را در فهم معارف قرآنی و روایی به طور ساده و مختصر تبیین نمایند. لذا این اثر، متنی مناسب برای همه علاقه‌مندان به فلسفه اسلامی و حکمت الهی و مخصوصاً برای دانشجویان حوزه

علوم قرآنی و روایی برای آشنایی با این حوزه است.

در این متن سعی شده است نظرات استاد محترم بدون کم و کاست ارائه شود و نگارنده در تنقیح متن، تمام تلاش خود را نموده است که نظرات ایشان عیناً ارائه گردد. لذا اگر در مواردی نظر نگارنده با استاد متفاوت بود، نهایتاً با صلاحدید خود ایشان، آنچه نظر نهایی ایشان بود، در متن منعکس گردید. امید است این اثر بتواند برای علاقه‌مندان به مطالعه فلسفه اسلامی، به خصوص دانشجویان علوم قرآن و حدیث، درآمد و نقطه آغاز مناسبی باشد.

استاد رحیقی مدرس سطوح عالی علوم اسلامی در حوزه علمیه قم در فقه و اصول و استاد مسلم در علوم عقلی بوده و تا کنون چند دوره سطوح عالی فلسفه و عرفان از جمله شرح منظومه حاجی سبزواری، اسفار ملاصدرا، تمهید القواعد ابن ترکه و شرح قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی را تدریس نموده و بیش از ده سال است که به صورت مستمر و هفتگی با تحمّل مشقت سفر قم - تهران، اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق (علیه السلام) را از ثمره علم و حکمت خویش بهره‌مند می‌نمایند.

در پایان لازم است که از زحمات استاد ارجمند، آیت‌الله رحیقی در هدایت و راهنمایی عملی اساتید جوان و دانشجویان دانشگاه امام صادق (علیه السلام) در حوزه فلسفه و عرفان اسلامی، از جمله هدایت علمی نگارنده این اثر و برخی دیگر از پژوهشگران مرکز رشد دانشگاه تقدیر و تشکر نموده و از خداوند متعال توفیقات روزافزون علمی و عملی ایشان را مسئلت نماییم.

مقدمه استاد

ورود آگاهانه به هر علمی علی‌الاصول زمینه‌های خاص خود را می‌طلبد. علاوه بر داشتن استعداد ذاتی، نیاز جامعه و نیز احساس علاقه و تشنگی و داشتن حس کنجکاوی پیرامون مسائل آن علم در این خصوص اهمیت بسزایی دارد. در مورد علوم انسانی چه بسا افزون بر امور یاد شده احساس نیاز درونی و شخصی نسبت به آن علم مورد نظر نیز سبب مزیت اهمیت تحصیل آن علم و موجب تشویق درونی فرد به فراگیری این علوم می‌گردد.

سخن پیرامون فلسفه و حکمت الهی نیز از این قاعده مستثنی نیست. چنین نیست که هرکسی بتواند در این حوزه معرفتی آن چنان که باید و شاید ورود پیدا کند و به فهم درست مسائل آن، که تبیین کلی از حقایق هستی و نظامات موجود در آن است، نائل آید. البته در خصوص طالبان علم و مشتاقان دانش و دانایی شاید کمتر کسی را بتوان یافت که از این استعداد ذاتی و خدادادی نسبت به فهم مسائل فلسفی بهره‌ای نبرده باشد. بدیهی است استعداد افراد در این خصوص متفاوت می‌باشد، اما به هر تقدیر و با وجود اختلاف درجات استعدادها در ورود به این حوزه معرفتی، هر کس می‌تواند به سهم خود و به اندازه ظرفیت اندیشه و تعقل خویش، به فهم قابل توجهی از مسائل فلسفی نائل شود.

نیاز جامعه به ویژه در حوزه علوم انسانی به فلسفه نیز قابل توجه است و فلسفه با عنایت به تقدم حکمت نظری بر حکمت عملی و مینا بودن تفکر هستی‌شناسانه برای علوم عملی انسانی از اهمیت بسزایی برخوردار بوده و این اهمیت برای عموم

اهل فکر و نظر قابل درک می باشد.

احساس کنجکاوی و حقیقت طلبی هم ذاتاً یک امر طبیعی و فطری بشری است و به ویژه این احساس در مورد تفسیر هستی و کنکاش پیرامون حقایق هستی و عوالم وجود، یک احساس برین انسانی و ناشی از فطرت ملکوتی و الهی انسان می باشد. از همین رو احساس علاقه و نیاز درونی و شخصی هر فرد نسبت به این علم نیز قابل درک و ستودنی است.

بنابراین، مهم آن است که آدمی با بصیرت و بینش کافی و آگاهی لازم پیرامون این حوزه معرفتی به آن ورود پیدا کند و بتواند دورنمایی از فلسفه و حکمت الهی را به مثابه یک علم داشته باشد. داشتن بصیرت و آگاهی کلی و اجمالی هم یکی از پیش زمینه های ورود به هر علمی از جمله فلسفه است.

در این خصوص باید حداقل از جایگاه آن علم، اهمیت آن، تعریف علم مورد نظر، موضوع و غایت آن و نیز فوایدی که بر آن علم مترتب می شود آگاهی یافت. ضمناً شایسته است یک نوع معرفت اجمالی به مسائل اصلی و مباحث کلی مطروحه در آن علم را هم تحصیل نمود. بنابراین برای آشنایی با فلسفه و حکمت الهی و در جهت ورود آگاهانه به این حوزه معرفتی ناب و عقلی محض، طرح این مباحث به عنوان پیش درآمد و مدخلی برای فلسفه و حکمت ضروری به نظر می رسد.

نوشتار کنونی در این راستا و در سه بخش تدوین گردیده است. بخش اول و دوم آن به طور کلی طی چند جلسه کلاسی ارائه گردیده و بخش سوم نیز بعضاً در ضمن دروس آشنایی با فلسفه گوشزد شده است. مطالب ارائه شده گاهی به تفصیل و مشروح و گاهی به طور اجمال و مختصر بوده و پس از پیاده شدن از صوت کلاس توسط دانشجویان و تهیه و تنظیم و نگارش علمی توسط جناب آقای جعفری، مطالبی نیز توسط اینجانب بدان افزوده شده است و در آخر در پی تدوین و تألیف متن نهایی به صورتی که ملاحظه می کنید ارائه می گردد.

بخش اول راجع به مباحثی کلی پیرامون اصطلاحات مختلف واژه علم و آنگاه جایگاه فلسفه در نسبت با سایر علوم و نیز فرق بین اصطلاح علم و اصطلاح حکمت و مقدس بودن حکمت به ویژه حکمت الهی می باشد.

بخش دوم راجع به تعریف، موضوع، غایت ذاتی و غایات عرضی یا همان فواید حکمت الهی می‌باشد و در ضمن آن به رابطه فلسفه با فطرت توحیدی انسان و نیز رابطه علم و عمل، ارتباط حکمت با سعادت انسان، حکمت و دین و نیز حکمت و ایمان اشاره گردیده و در پایان بخش، فواید یا غایات عرضی فلسفه و حکمت الهی نیز مورد توجه قرار گرفته است.

در بخش سوم به اهمیت فلسفه در رویکرد دینی و در ارتباط با اعتقادات و معارف دینی پرداخته شده و با ذکر نمونه‌هایی از معارف قرآنی و روایی در ارتباط با عوالم هستی و مبدأ و منتهای خلقت به صورت پرسش‌های معرفتی، این اهمیت و ارزشمندی و معرفت دینی گوشزد شده است.

علاوه بر این سه بخش، می‌توان مباحث کلی دیگری را نیز به عنوان بخش‌های جداگانه و رویکرد مورد اهتمام بر این مدخل اضافه کرد. در این راستا بحث از فلسفه یونانی و نسبت آن با فلسفه اسلامی و نیز سه مشرب مهم فلسفی در میان مسلمانان یعنی فلسفه مشاء، فلسفه اشراق و حکمت متعالیه، همچنین بررسی اجمالی موضوع عقل و حکمت در قرآن و سنت و نیز رابطه حکمت و عرفان، جزء پیش‌زمینه‌های ورود به فلسفه و حکمت الهی و به عنوان پیش‌درآمد آن قابل توجه می‌باشد، که فعلاً در این اثر از آن‌ها صرف نظر شده است. امید است این اثر بتواند زمینه‌آشنایی و علاقه‌مندی دانشجویان، به خصوص دانشجویان علوم قرآن و حدیث را به مباحث فلسفه اسلامی فراهم آورد.

در پایان لازم می‌دانم از آقای دکتر نصرت‌پناه که با حمایت‌های خویش زمینه تدوین این محتوا را فراهم نمودند و آقای علی جعفری هُرستانی که تحریر و نگارش متن را به عهده داشتند و همچنین دانشجویانی که با حضور در کلاس درس و پیاده‌سازی اولیه صوت جلسات، در این راستا قبول زحمت نمودند و همچنین مرکز رشد دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) و مسئولین محترم آموزشی و پژوهشی این دانشگاه که زمینه ارائه بحث و تدوین و انتشار آن را فراهم نمودند تشکر نمایم.

فصل اول

جایگاه فلسفه در نسبت با سایر علوم

مقدمه

برای آشنایی با فلسفه، ابتدا به فلسفه به مثابه یک علم در میان علوم بشری نگاه معرفت‌شناختی خواهیم نمود. برای این منظور، معانی مصطلح و کاربردهای متفاوت واژه علم و در ضمن آن کلیتی از دسته بندی علوم را بیان می‌نماییم تا ضمن روشن شدن مفهوم علم، اهمیت والای فلسفه و حکمت به مثابه کمال برین انسانی و نیز جایگاه فلسفه در نسبت با سایر علوم و در دسته بندی و تقسیمات علوم مشخص گردد. البته با این توضیح که؛ چنانکه در ادامه بحث خواهد شد، موضوع فلسفه امری بدیهی بوده و لذا فلسفه نیازمند اثبات موضوع خود، در علم دیگری نیست (طباطبایی، بی تا: ۵). بنابراین، شروع از برخی مسائل مربوط به علم و معرفت به معنای اثبات موضوع فلسفه در علم پیشینی به نام معرفت‌شناسی یا لزوم تقدم معرفت‌شناسی بر فلسفه (هستی‌شناسی) نیست و این بحث بیشتر جنبه تنبّه و آشنایی مقدماتی دارد.

۱. معانی مصطلح واژه علم

در تعابیر رایج، برای واژه علم، معانی مصطلح متعددی وجود دارد. لذا در ابتدا لازم است اشاره‌ای به این معانی داشته باشیم. البته در اینجا مقصود از علم، عمدتاً علم

حصولی است و علم حضوری از دایره بحث خارج است. معانی مصطلح واژه علم به طور کلی در دو دسته تقسیم می‌گردند؛ دسته اول، معانی ناظر به مفاهیم و تک گزاره‌های معرفتی و دسته دوم، معانی ناظر به مجموعه‌ای مرتبط و منسجم از گزاره‌ها به عنوان یک کل واحد.

۱-۱. دسته اول: معانی ناظر به مفاهیم^۱ و تک‌گزاره‌های معرفتی

برخی از معانی مصطلح علم، ناظر به تک‌دانه‌های معرفتی و صور ذهنی است که در ذهن انسان و به صورت مفاهیم یا گزاره‌هایی فارغ از ارتباط و انسجام این گزاره‌ها با یکدیگر شکل می‌گیرد. ابتدا به بیان این معانی از واژه علم می‌پردازیم.

۱. تصورات هر چند حسی و خیالی باشد، هرگاه تحت اشراف عقل حاصل شود و به صورت خودآگاهانه، شفاف و با توجه تفصیلی همراه گردد که در تحلیل از آن به «علم به علم» یاد می‌شود، مفاهیم تلقی می‌شوند. و این در خصوص تصورات انسان جریان دارد. علم حصولی انسان در ظرف فهم او صورت می‌پذیرد. انسان در حصول صورت‌های عقلی در ذهنش حقیقت کلی شیء و ماهیت را ادراک می‌کند و این درک عقلی، فهم او از حقایق اشیاء محسوب می‌شود. همچنین در حصول صورت‌های جزئی یعنی حسی و خیالی، آن‌ها را تحت اشراف حقایق کلی و معقول ادراک می‌کند و هر کدام را به مثابه فردی از افراد معقول می‌یابد. بنابراین، حصول این صورت، فهم او از شیئی تلقی می‌گردد. علاوه بر آن اساساً علم انسان به اشیاء، به دلیل حضور شفاف و روشن ذاتش نزد خود، یک علم شفاف و روشن است و به اصطلاح همراه علم به علم است. ولی در حیوانات، به دلیل فقدان عقل و حضور ضعیف، گنگ و مبهم خود در پیشگاه نفس و عدم توجه تفصیلی به خود و صورت‌های ذهنی خویش، تصورات آن‌ها هم فاقد شفافیت عقلی و روشنائی علمی است، لذا تعبیری نظیر فهم، فهمیدن و مفهوم در مورد آن‌ها چندان توجیه علمی ندارد، هر چند در عرف و زبان عام احیاناً این تعابیر در مورد حیوانات نیز به کار می‌رود، چه اینکه در عرف بعضی از الفاظ و تعبیرات ناظر به مرتبه حیوانی هم احیاناً در مورد نباتات نیز استعمال می‌شود. نکته دیگر آنکه: واژه مفهوم، فی نفسه و به حسب معنای لغوی هم شامل مفاهیم تصویری و هم مفاهیم تصدیقی است. یعنی مفهوم تصدیقی هم نوعی مفهوم است و تصدیق یک مسئله نوعی فهمیدن محسوب می‌شود. ولی در اصطلاح، تعبیر مفاهیم در خصوص تصورات و در مقابل گزاره‌ها و تصدیقات به کار می‌رود. چون بحث ما پیرامون علم انسان است لذا از آن با تعبیر مفاهیم یاد شد.

۱-۱-۱. معنای اول؛ علم به معنای هر نوع صورت ذهنی

گاهی واژه علم برای یک معنای بسیار عام به کار می‌رود. علم به معنای مطلق آن، هر تصور و تصدیقی را شامل می‌شود (رازی، ۱۳۹۰: ۳۰). حتی اگر تصور مجعول و اعتباری یا پنداری یا تصدیق کاذب یا در اصطلاح، جهل مرکب^۱ باشد. در این معنای از علم، تصورات باطل و خیالات و اوهام نیز، از آن جهت که صورت علمی مجرد دارند که نزد نفس انسان حاضر است و در صحن ذهن وجود علمی دارد، علم و ادراک محسوب می‌شود. هر چند ما به ازایی در خارج نداشته باشیم.

۱-۱-۲. معنای دوم؛ علم به معنای مطلق تصدیق

در رویکرد دیگر، علم مشخصاً به معنای تصدیق است. تصدیق گزاره‌ای است که در آن اثبات یا سلب وجود دارد و ناظر به اثبات یا نفی چیزی در عالم خارج است. در قضایای حملیه، این تصدیق را اگر ناظر به وجود یا عدم وجود چیزی در عالم خارج باشد، مضمون هَلِیَّت بسیطه^۲ و اگر ناظر به اثبات چیزی برای چیز دیگری یا سلب چیزی از چیز دیگر باشد، مفاد هَلِیَّت مرکبه می‌نامند.^۳ در این استعمال، صرف تصور یک شیء بدون همراه بودن آن با ایجاب یا سلب، علم محسوب نمی‌شود زیرا در صرف تصور چیزی، ایجاب و سلب وجود ندارد و به همین جهت مفید علم به واقع نیست. در خصوص صورت‌های حسی هم، که نوعی اتصال به خارج در آن ملحوظ است، علم به واقع با یک نوع توجه خاص و استدلال خفی به دست می‌آید

۱. منظور از جهل مرکب، تصدیقی است که مطابق با واقع نباشد و انسان خیال کند صادق و مطابق با واقع است.

۲. به طور مثال گزاره «علی هست» یا «حسن نیست» را هلیت بسیطه یا «کان» می‌گویند که در آن محمول، وجود یا عدم موضوع می‌باشد.

۳. به طور مثال گزاره «علی دانشجو است» یا «حسن دانشجو نیست» را هلیت مرکبه یا «کان» می‌نامند که در آن اثبات محمول به مثابه یک شأنی برای موضوع یا نفی آن از موضوع مدنظر می‌باشد. البته هلیت بسیطه و هلیت مرکبه از اقسام حمل شایع است. در این میان گزاره‌هایی را که در آن ذات یا ذاتیات موضوع بر موضوع حمل می‌شود حمل اولی می‌نامند. مثل: انسان انسان است. یا: انسان حیوان ناطق است.

که فعلاً جای بحث آن نیست (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۶۷). در واقع صرف وجود صورت‌های حسی در ذهن، به معنای اثبات مطابق آن‌ها در خارج نیست و این امر از راه تحلیل خاص خود بدست می‌آید. یک نمونه آن اتفاقی است که در مشاهده سراب، می‌افتد و ما آن را آب تصور می‌کنیم. درحالی‌که تصور آب به هنگام مشاهده سراب علم به خارج نیست بلکه نسبت به خارج صرف توهم و خیال است و به لحاظ تصدیق خطا محسوب می‌شود.

پس در این رویکرد، فقط به تصدیق اطلاق علم می‌شود و کسی عالم است که چیزی را تصدیق کند. لذا اگر کسی ذهنی انباشته از صرف تصورات داشته باشد عالم محسوب نمی‌شود. چرا که اثباتاً یا سلباً به حقیقتی معتقد نشده است و به وجود واقعیتهای هر چند به نظر خود اذعان نکرده است. با این وصف، علم منحصر به تصدیقات است اعم از اینکه این تصدیقات مطابق با واقع باشند یا اینکه مطابق نبوده و خطا باشند.

۱-۳-۱. معنای سوم؛ علم به معنای تصدیق منطبق با واقع

در رویکرد سوم، علم معنای خاص‌تری پیدا می‌کند. در این معنای اخص، علم منحصر در تصدیقاتی است که مطابق با واقع و صادق باشند و تصدیقاتی که جهل مرکب باشند، هر چند کسی به صدق آن اذعان کرده باشد، علم محسوب نمی‌شوند. چرا که خاصیت علم، کشف و حکایت‌گری از واقعیت است و علم مطابق با معلوم و منطبق با حقیقت است. بنابراین، تصدیق غلط و ناحق، تصدیقی باطل، پوچ و بی‌اساس می‌باشد و حقیقتاً علم نیست. چنین تصدیقی جز ادعایی نادرست و اشتباه محض چیز دیگری نمی‌باشد لذا صورت علمی و حقیقت نورانی علم در آن وجود ندارد. پس تصدیق غیرمنطبق با واقع همان جهل مرکب و علم ادعایی است. در واقع چنین تصدیقی خیال ادراک واقع و توهم نیل به حقیقت و ادعای کشف واقعیت خارجی است نه حقیقت ادراک و کشف و حکایت از واقعیت. با این وصف، علم خصوص آن چیزی است که ما را به واقعیت می‌رساند و حقیقت را برای ما منکشف می‌کند. از این جاست که گاهی از علم تعبیر به نور و

روشنایی یا ظهور می کنند و مرادشان همان ظهور حقیقت در پیشگاه عالم می باشد. بدیهی است که این تعریف، تعریف جامع و مانعی است که هم شامل علم حضوری و هم علم حصولی است و هم هرگونه اشتباه، غلط اندیشی و توهم علم و کشف حقیقت را که از آن به جهل مرکب یاد می کنیم از مدار علم بیرون می سازد (ر.ک: مطهری، ۱۳۹۱، ج ۶: ۱۵۶).

در واقع این معنای مذکور، حقیقت نوری علم و خاصیت کاشفیت و انطباق آن با واقع را مورد توجه قرار داده است. در ادامه به تبیین علم و خاصیت انطباق با واقع خواهیم پرداخت.

بدهت مفهوم علم و ادراک

مفهوم علم و ادراک یکی از روشن ترین و بدیهی ترین مفاهیم است (طباطبایی، ۱۳۶۰. ب: ۲۳۶) و نه تنها نیازمند تعریف نیست که اساساً تعریف حقیقی آن امکان ندارد^۱ و عباراتی که به عنوان تعریف علم و معرفت در کتاب های منطقی یا فلسفی به کار می رود تعریف حقیقی نیست و منظور از ذکر آنها شرح و توضیحی است که جنبه تنبیهی و یادآوری دارد (یزدی، ۱۴۱۲ق: ۱۴؛ مظفر، ۱۳۸۸: ۱۵). این نوع تعریف که تعریف تنبیهی است و نه تعریف حقیقی، تعریف شرح اللفظی نام دارد. در علم منطقی، قبل از ورود به مباحث اصلی منطق و به عنوان پیش نیاز آن، علم را به حصول صورت چیزی در ذهن تعریف کرده اند که صرفاً تبیینی برای علم حصولی است. اما برخی فیلسوفان الهی به ویژه حکمای اسلامی در فلسفه و حکمت، علم را به گونه ای تبیین نموده اند که هم تبیینی عمیق و ژرف نگر است و هم شامل علم

۱. تعریف حقیقی آن است که انسان را از جهل به علم و از ناآشنایی به شناسایی و آشنایی رهنمون گردد. اگر کسی فرضاً با مقوله علم و آگاهی مطلقاً ناآشنا باشد تعریف علم برای او منطقی ناممکن می شود، زیرا غایت تعریف همان رسیدن به علم و آگاهی است و بدون آن، تعریف یا طلب تعریف توجیهی ندارد. علاوه بر آن، اساساً هیچ انسان عاقلی نیست که مطلقاً نداند که علم، آگاهی و شناخت چیست. بله ممکن است کسی با اینکه علم را در وجود خود می یابد از خصوصیات و ویژگی های معرفت شناسانه یا هستی شناسانه آن بی اطلاع باشد و لذا تعریف آن صرفاً جنبه تنبیهی و فنی دارد.

حضوری و حصولی می‌گردد. در این تبیین، علم عبارت است از حضور معلوم نزد عالم (ر.ک: حیدری، بی‌تا، ج: ۱؛ ۴۱۲). البته در تعریف دقیق علم، از منظر حکما، نکات دیگری نیز مطرح است که در حال حاضر محل بحث نمی‌باشد لذا از بیان جزئیات و نکات ظریفی که در تعریف و تبیین علم وجود دارد صرف نظر می‌شود.

علم به معنای حضور

اگر قرار باشد توضیحی درباره علم و شناخت داده شود بهتر است بگوییم علم عبارت است از حضور، که این حضور عبارت است از حضور وجود شیء (البته در صورتی که مجرد باشد) یا مفهوم و ماهیت شیء (به صورت وجود ذهنی) نزد موجود مجرد که این موجود مجرد در مصداق انسان، نفس اوست (ر.ک: طباطبایی، بی‌تا: ۱۳۸).

علم کشف واقع یا به تعبیری، ادراک منطبق با واقع است و این جز با حضور معلوم نزد عالم ممکن نیست. زیرا چیزی که ذاتاً از عالم جدا باشد و نزد وی حاضر نگردد، معلوم واقع نمی‌شود. حال یا این ادراک، ادراک و حضور عین واقع و وجود خارجی شیء (در علم حضوری) یا ادراک و حضور ماهیت و به تعبیری صورت منطبق با واقع (در علم حصولی) است.

در غرب، در اصل وجود واقعیت یا امکان ادراک واقعیت تردید ایجاد شد و در ایده آلیسم معرفتی، این ادراک منطبق با واقع که امری بدیهی است، انکار گردید، لذا تلاش شد برای علم معانی دیگری تولید و جایگزین شود (فروغی، ۱۳۶۷: ۲۳۰).

پس در یک تقسیم اولیه، علم، یا حضوری است و یا حصولی. علم حصولی تصوری یا تصدیق است، تصور، یعنی حضور صورت شیء نزد انسان که صرفاً حضور ماهیت شیء بدون وجود خارجی آن است. تصدیق نیز، صورت ذهنی همراه با ایجاب یا سلب می‌باشد و ملاک صدق قضیه، هم انطباق آن با واقع است، تصدیق یا قضیه‌ای که صادق نباشد تصدیق یا علم ادعایی است و جهل مرکب نامیده می‌شود. تصدیق نادرست یا جهل مرکب و از اقسام جهل می‌باشد و نمی‌توان آن را علم نامید. با این وصف، علمی که از آن بحث می‌شود لزوماً در ارتباط با واقعیت و کاشف آن خواهد بود. گزاره‌های ناصحیح و غیرمنطبق با واقع، خطا و مغلطه

هستند و به هیچ وجه در مدار علم نمی‌گنجند هر چند صاحبان آن‌ها ادعای علم کنند و بی‌خبران نیز صاحبان آن را عالم تلقی بنمایند. البته دانستن تصدیقات دیگران و اطلاع و آگاهی از گزاره‌هایی که دیگران مطرح کرده‌اند هر چند گزاره‌های باطل و نادرست باشد، علم محسوب می‌شود. ولی باید توجه داشت که متعلق این علم، علم دیگران یا توهمات باطل و ادعاهای گزاف دیگران است و لذا این دانستنی‌ها علم به واقعیت محسوب نمی‌شود و بهتر است آن‌ها را اطلاعات و آگاهی‌های مربوط به گفته‌ها و نوشته‌های دیگران (اعم درست و نادرست) نامید. البته راه تشخیص صدق یک قضیه و انطباق آن با واقع و تمیز آن از قضیه کاذب و به تعبیر دیگر طریق تشخیص صحت و سقم گزاره‌ها و پیدا کردن اصول حاکم بر منطق صحیح علمی، خود مسئله‌ای است که به تفصیل در علم منطق و معرفت‌شناسی درباره آن بحث می‌شود.

تصدیق و گزاره

در تصدیق، همواره از جهتی، بیش از یک معلوم خواهیم داشت. چون در ایجاب، چیزی برای چیز دیگر ثابت می‌شود و در سلب، چیزی از چیز دیگر سلب می‌گردد. ولی به اعتبار دیگر، حقیقت آن، جز همان یک صورت واحد معلوم چیز دیگری نیست و لذا حکما گفته‌اند: تصدیق، یک امر واحد بسیط است و در ذات آن ترکیب (به این معنا که در مقابل تصور ساده آن را تصور مرکب بدانیم) راه ندارد (رک: رازی، ۱۳۹۰: ۳۱). همین تصدیق، به اعتبار حکمی که در آن حاصل می‌شود، قضیه و گزاره نامیده می‌شود و دقیقاً به همین جهت است که قضیه را مرکب و دارای اجزاء می‌شمارند، زیرا در هر حکمی، بالطبع چیزی به نام محکوم‌به (محمول) و محکوم‌علیه (موضوع) و نسبت حکمیه (نسبت بین موضوع و محمول) و خود حکم وجود دارد که همان ایجاب یا سلب می‌باشد. البته این مطلب در قضایای حملیه صادق است؛ در قضیه شرطیه نیز، مقدم و تالی و نسبت بین آن دو و حکم به اتصال و تلازم آن دو یا سلب آن (در متصله) یا حکم به انفصال و تعاند آن دو یا سلب آن (در منفصله) وجود دارد. بنابراین قضیه حملیه همواره یک موضوع دارد و یک

محمول و یک نسبت سلبی و یا ایجابی بین موضوع و محمول و یک حکم ایجابی یا سلبی. البته باید توجه داشت که حکم سلبی در حقیقت همان سلب حکم است که از آن به حکم سلبی تعبیر می‌شود. حاصل سخن آنکه: گزاره «انسان حیوان است» را به اعتبار علم حصولی که جهت حکایت از خارج دارد و در واقع، صورتی است که همراه ایجاب چیزی بر چیزی حاصل شده است، تصدیق می‌نامیم و همین صورت علمی و تصدیق را، به اعتبار حکمش که بالطبع محکوم به و محکوم علیه و نسبت بین آن دو خود حکم (یعنی قضاوت و داوری) را دارد، یک قضیه به حساب می‌آوریم. در این قضیه، انسان که حکم در باره آن است، موضوع است و حیوان که به موضوع (یعنی انسان) حمل می‌شود محمول است؛ ارتباط و نسبت بین آن دو هم نسبت حکمیه نامیده می‌شود و هر سه مطلب در حد تصور می‌باشد. اما حکمی که داده شده است همین حیوان بودن انسان است که در مرتبه تصدیق و اثبات قرار دارد و حقیقت آن همان صورت واحدی است که معلوم و حاکی از خارج می‌باشد و البته از آن جهت که با ایجاب همراه شده تصدیق است که قسمی از اقسام علم حصولی است و کاشف از یک واقعیت و حقیقت خارجی و منطبق بر آن می‌باشد.

۱-۲. دسته دوم: معانی ناظر به مجموعه مرتبط از گزاره‌ها

در سه معنایی که ذکر شد، علم به معنای به خصوص تصور یا تصدیق مدنظر بود و به هر یک از مفاهیم یا گزاره‌ها به طور مفرد و مستقل صدق می‌کرد. با این وصف، به مجموعه مفاهیم یا گزاره‌ها علوم اطلاق می‌شود زیرا مجموعه یا جمعی از علم‌های مفرد محسوب می‌شوند. بنابراین در آنچه گذشت انسجام یا ارتباط گزاره‌ها و مجموعه آنها به عنوان یک کل اصلاً مورد توجه نبود؛ نگاه ما صرفاً به علم حصولی به معنای آن چیزی که در ذهن حاصل می‌شود و از آن به عنوان تک دانه معرفتی و یک صورت موجود در ذهن تعبیر می‌کنیم معطوف بوده است. اما علم معنای دیگری نیز دارد که بسیار هم شایع و رایج است، توجه به تفاوت این معنا با معانی گذشته هم از نظر فلسفی و هستی‌شناسانه و در ترازوی نقد و تمییز بین حقیقت و اعتبار و هم از منظر معرفت‌شناسی و مباحث مربوط به تحول و تکامل علوم از اهمیت ویژه‌ای

برخوردار است. البته در این معنی اصطلاحات مختلفی وجود دارد که توجه به هر کدام از آن‌ها ضروری می‌باشد.

علم به معنای متداولی که مدنظر دانشمندان است و براساس آن تمایز علوم و تفکیک علوم مطرح می‌شود، مجموعه‌ای از قضایا است، آن هم نه به عنوان مجموعه متکثری ارتباط و غیرمنسجم، بلکه به مثابه یک واحد کل که نحوه‌ای از وحدت در آن ملاحظه می‌گردد. در این تعبیر، نه تنها صرف تصورات ذهنی، علم محسوب نمی‌شود، بلکه هر تصدیق منفردی نیز علم محسوب نمی‌شود. علم در این اصطلاح فقط مجموعه‌ای از گزاره‌ها و مسائل را آن هم صرفاً از جهت وحدت حاکم بر آنها شامل می‌شود. یعنی مجموعه‌ای از قضایای متناسب را که گرد موضوع واحد یا غرض واحد شکل می‌گیرند و این مجموعه از یک نوع وحدت برخوردار می‌شوند علم می‌نامیم (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۲۱۸؛ طباطبایی، ۱۳۶۰. الف: ۱۱؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱ م، ج ۱: ۳۰). بدیهی است که این تعبیر از علم، که در مبحث تمایز علوم و ارتباط علوم با یکدیگر مطرح می‌شود، اصطلاح اهل علوم و دانشمندان است. در خود این اصطلاح، معانی مختلفی بازتولید می‌شود که در هر کدام خصوصیت‌های معنایی متفاوتی مدنظر قرار می‌گیرد که طبق هر یک از آن معانی و در واقع با رویکردهای متفاوتی که حاصل می‌شود مفهوم علم هم رنگ و بوی جدیدی به خود می‌گیرد و تلقی افراد به ویژه معرفت‌شناسان و فیلسوفان علم از این مفهوم، گوناگون و احیاناً ناموجه و غیرمنصفانه می‌گردد.

۱-۲-۱. معنای چهارم؛ علم به معنای رشته علمی

در این معنای مصطلح، به واحد کلّ متشکل از مجموعه‌ای از اطلاعات منسجم و گزاره‌های مرتبط پیرامون یک موضوع واحد یا غرض واحد، علم اطلاق می‌شود. اعم از آنکه این گزاره‌های منسجم، به روش عقلی به دست آمده باشند یا به روش تجربی یا حتی نقلی، گزاره‌های کلی باشند یا جزئی، حقیقی باشند یا اعتباری^۱ صادق

۱. در مباحث آینده راجع به کلی یا جزئی بودن یک علم، همچنین حقیقی یا اعتباری بودن آن، بحث خواهد شد.

باشند یا کاذب، درست تلقی شوند یا نادرست، قابل پذیرش و دفاع باشند یا مردود و غیرقابل دفاع شمرده شوند. به عنوان مثال، در بسیاری از موارد در علوم تجربی فعلی، مجموعه‌ای از آراء و نظریاتی وجود دارد که مبتنی بر ظنّ یا حدس و گمان بوده یا نظریاتی است که هنوز به اثبات نرسیده است و در بسیاری از موارد نیز، آنچه به عنوان علم ارائه می‌شود، نه تنها انطباق با واقعیت ندارد، بلکه خلاف واقع است.

این امر تنها منحصر به طبیعیات و علوم تجربی نیست بلکه در علوم انسانی نیز همین مسئله وجود دارد. به عنوان مثال، انحصار هستی در عالم ماده که در فلسفه غرب و مشخصاً در مکتب ماتریالیسم مطرح است، یا سایر رویکردهای فلسفی الحادی که وجود خداوند را نفی می‌کنند، همه بر اساس موهوماتی است که بر عقل بشر پرده انداخته است. گزاره‌های متناقضی که در دو مکتب علوم انسانی در تحلیل یک واقعیت بیان می‌شود نمونه‌ای از این مسئله است، چرا که حتی اگر توهم نسبی بودن معرفت را بپذیریم، باز هم پذیرش دو گزاره متناقض در تحلیل یک واقعیت امری دور از فطرت سلیم انسانی است. اما در اصطلاح متداول به همه این مجموعه گزاره‌های متناسب خواه صادق باشند یا کاذب، به لحاظ وحدت حاکم بر آنها و نظم درونی گزاره‌ها، علم اطلاق می‌شود. در حالی که با نظریه حقیقت علم، که کاشفیت و حکایت‌گری از واقع خاصیت آن است، بسیاری از این علوم مدون فعلی، جهل مرکب یا حداقل، علم و جهل آمیخته به هم هستند.

بنابراین، در این اصطلاح به مجموعه‌ای از گزاره‌ها و قضایا که الزاماً جنبه صدق و انطباق با واقعیت در آن وجود ندارد به عنوان یک منظومه واحد کل، علم گفته می‌شود. هر چند از مجموعه این گزاره‌های متناسب ممکن است مجموعه‌ای مدون که دارای یک نظام سازگار درونی است، به وجود آمده باشد، اما صرف نظام‌مند بودن و وجود ربط و منطق درونی در یک علم (به معنای مصطلح)، نمی‌تواند دلیلی بر مطابقت آن با واقع بوده یا به تعبیر مد نظر ما نمی‌تواند علم حقیقی با جهت حکایت و ویژگی کشف خارج باشد. در این تعبیر، واژه علم مترادف با رشته علمی یا دیسپلین علمی است و این همان چیزی که ما تحت عنوان «رشته» از آن یاد می‌کنیم. معمولاً در

یک رشته علمی پرسش‌هایی وجود دارد و پاسخ‌هایی هم داده می‌شود و اشکالات و اقوال مختلف و حتی متناقض هم مطرح می‌گردد و نیز برای توضیح و دفاع از یک نظر علمی، آراء باطل نیز عرضه شده و در مقابل آن‌ها موضع‌گیری می‌شود؛ با این وصف به همه این مجموعه به عنوان یک رشته علمی منتظم و به هم پیوسته و حاصل جمع سخنان درست و نادرست، علم اطلاق می‌کنیم.

این علم مصطلح همان چیزی است که کارل پوپر از آن تحت عنوان جهان سوم یاد می‌کند. پوپر می‌گوید ما سه جهان داریم جهان اول؛ جهان عین یا خارج، جهان دوم؛ جهان ذهن و جهان سوم؛ جهان فرآورده‌های ذهن انسان، جهان دانش‌ها، به این معنا که سنت علوم بشری که در طول تاریخ جریان دارد، قائم به ذهن افراد خاصی نیست بلکه در حدّ خود هویتی مستقل دارد و افراد بشر با فعالیت علمی خود، این جهان سوم را تغییر می‌دهند؛ حتی پس از مرگ و نابودی این افراد، اگرچه جهان ذهن آنها نابود می‌شود، ولی جهان سوم همچنان باقی می‌ماند. جهان سوم پوپری در رویکرد دیگر و با یک نگاه گسترده‌تر که شامل همه آثار بشری مکتوب و غیرمکتوب از جمله آداب و رسوم، هنرها و معماری‌ها و غیره می‌شود، در اصطلاح گادامر و هرمنوتیک گادامری «سنت» نامیده می‌شود (ر.ک: پوپر، ۱۳۸۷: ۴۶).

۲-۲-۱. معنای پنجم؛ تلقی پوزیتیویستی از علم

تعبیر اصطلاحی دیگر از علم، معادل «ساینس» است. در این تعریف، تنها آنچه قابل مشاهده و آزمایش باشد علم است (ر.ک: اکاشا، ۱۳۸۷: ۱۶). در این تفکیک روشی، فلسفه و دین از دایره علم خارج می‌شود و معرفت بشری دچار تنگنای حس‌گرایی و تجربه‌گرایی می‌شود. این دیدگاه که متأثر از جریان غالب تجربه‌گرایی و مشخصاً اثبات‌گرایی یا پوزیتیویسم در غرب است، تنها چیزی را علم می‌داند که تجربه‌پذیر، تکرارپذیر و قابل مشاهده و آزمایش باشد. جریان پوزیتیویسم در قرون اخیر و مخصوصاً از قرن هفدهم تا قرن بیستم، جریان غالب علمی در غرب بوده است و توانسته است، علوم انسانی را نیز، بر پایه روش‌های تجربی و اثباتی بازنگری کند. آگوست کنت که او

را پدر جامعه‌شناسی می‌دانند، از اولین کسانی است که تلاش کرد علوم اجتماعی را هم برپایه روش مشاهده تبیین کند (ر.ک: کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۹: ۸۹). هنوز هم مشاهده میدانی، متداول‌ترین روش در جامعه‌شناسی است. البته مشکل اساسی این نگرش، منحصر کردن علم و روش علمی در روش تجربی است. در این معنای مصطلح از علم، حتی ادراکات یقینی عقلی، قابل اتکا و پذیرش علمی نیستند. لذا بسیاری از علوم عقلی مخصوصاً الهیات بالمعنی الاصح و الهیات بالمعنی الاخص که هم موضوع آنها امر عقلی بوده و ذاتاً قابل مشاهده تجربی نیست و هم روش آنها روش عقلی است و نه تجربی و مسائل آن با تفکر ناب عقلی و تحلیلات خاص ذهنی مورد بحث و کنکاش واقع می‌شود و همین‌طور علم عرفان که موضوع آن محض حقیقت هستی است که مشهود به شهود فطری و قلبی می‌باشد و روش آن هم در اصل، روش کشف و شهود است (هرچند تدوین و گزارش آن به دیگران به صورت علم حصولی و مجموعه‌ای از گزاره‌های ناشی از معرفت شهودی است) علم محسوب نمی‌شود. همچنین سایر علوم دینی که ابزار شناخت در آنها، وحی و اتصال به عوالم قدسی یا استنباطات خاص از نقل دینی منتهی به درک صحیح از چنین علوم آسمانی است، چون مبتنی بر روش شناخت تجربی نیستند، علم محسوب نمی‌شوند (ر.ک: باریور، ۱۳۶۲).

در این رویکرد به علم، تلاش شد که علوم تجربی به عنوان علم مطرح گردد و در مقابل آن معارف غیرتجربی از دایره علم خارج شود. غرب مدرن، معیار و مبنای طبقه‌بندی علوم، را از طبقه‌بندی براساس موضوع، به طبقه‌بندی بر مبنای روش تغییر داد. در دوره پیش از رنسانس، علوم بر مبنای موضوع طبقه‌بندی می‌شدند بنابراین، طبیعیات، منحصر به علوم تجربی نبود. مباحث عقلی و کلی طبیعیات از حیث واقعیت‌شناسانه در حکمت نظری در شاخه طبیعیات بحث می‌شد و این اصول عقلی، مبنای مباحث تجربی در طبیعیات قرار می‌گرفت. بنابراین، فلسفه اولی یا همان دانش فلسفه مصطلح، فلسفه وسطی (ریاضیات) و فلسفه سفلی (طبیعیات)، مفروضات و مبادی لایه‌های تجربی علوم طبیعی را تشکیل می‌داد و علوم تجربی از حیث موضوع با طبیعیات متحد بودند و از حیث روش، متفاوت

شمرده می‌شدند و از آنجا که علوم عقلی یقینی محسوب می‌شد، اصول کلی که در فلسفه اولی، فلسفه وسطی و فلسفی سفلی تبیین می‌گردید به عنوان قواعد و اصول حکم بر علوم تجربی محسوب می‌گردید. بنابراین علوم طبیعی تجربی در مبادی خویش، خود را وابسته به حکمت نظری می‌دانست و علم تجربی از فلسفه بریده و منقطع نبود. اما در دوران رنسانس به بعد، فلاسفه غرب با تشکیک در امکان ادراک منطبق با واقع از طریق عقل، رفته‌رفته به روش‌های تجربی روی آورده و بلکه تجربه و مشاهده تجربی را مبنای تفکیک علم از غیرعلم قرار دادند. با این معیار، علوم عقلی کاملاً از دایره علم خارج شد و علوم تجربی از مبادی عقلی خود در حکمت نظری بریده و ابتر گردید. لذا به زعم فلاسفه غربی، فلسفه جایگاه خود را به عنوان علم عالی از دست داد. بعدها خود غربی‌ها متوجه این خلأ شدند و تلاش کردند فلسفه علم را جایگزین این خلأ نمایند. اما این فلسفه علم از سنخ فلسفه به معنای هستی‌شناسی آن نبود بلکه از سنخ معرفت‌شناسی و نوعی معرفت درجه دو و بحث تحلیلی و نگاه بیرونی به علوم بود.

۱-۲-۳. معنای ششم؛ تلقی پراگماتیستی از علم

رویکرد دیگر در تعریف علم، نگاه‌های پراگماتیستی و عمل‌گرایانه یا فایده‌گرایانه به علم است. وقتی ادراک انسان از واقعیت خارجی مورد تردید واقع شد، پراگماتیست‌ها، علم را به نتیجه عملی آن تعریف کردند. در این تعریف، علم الزاماً نباید نسبتی با واقعیت داشته باشد، بلکه علم آن چیزی است که در عمل کاربرد داشته باشد (ر.ک: جیمز، ۱۳۷۰). بنابراین، حتی اگر گزاره‌هایی، منطبق بر واقعیت نباشد و حاصل تصورات غلط ذهنی انسان باشد، اما بتواند در عمل گره‌ای را از زندگی انسان باز کند، علم محسوب می‌شود! پراگماتیسم یعنی اینکه درباره هر نظریه علمی صرفاً باید بر پایه نتایجی که از آن به دست می‌آید، داوری کرد. به نظر پراگماتیست‌ها، اگر عقیده‌ای به نتیجه خوب و کارآمد برای انسان بیانجامد، باید آن را حقیقی قلمداد کرد. لذا حقیقت چیزی نیست که مستقل از انسان وجود داشته باشد. سایر نظریات مربوط به اصالت سود و فایده نیز که به نوعی به اومانیزم علمی

معتقد است فهم مشابهی از علم دارند و ملاک علمی بودن یک گزاره را سودمندی آن می‌دانند (رک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج: ۱: ۱۲).

پراگماتیسم قائل به این شد که حقیقت، امر جدایی از انسان نیست؛ بلکه تنها دلیل برای اینکه یک نظر درست و حقیقی باشد و علمی محسوب شود، این است که در عمل به درد انسان بخورد و برای او کارآمد و مؤثر باشد و به این ترتیب، معنای علم در پراگماتیسم تغییر یافت. در این نظریه صدق هر گزاره، یا به تعبیر دیگر، علمی بودن آن، فقط توسط نتایج عملی آن سنجیده می‌شود نه در مقایسه با واقعیت خارجی. یک فکریا عقیده تا وقتی که فقط عقیده است، به خودی خود نه صحیح است و نه غلط؛ بلکه فقط در جریان کار برد عملی آن است که برحسب نتایجی که از آن نظر گرفته می‌شود، صادق یا کاذب می‌شود (رک: شریعتی سبزواری، ۱۳۸۷، ج: ۱: ۲۲۳).

گرایش به تجربه‌گرایی یا ساینیتیزم و رویکردهای زیرمجموعه آن مانند پوزیتیویسم و رویکردهایی مانند پراگماتیسم محصول به اصطلاح مدرنیته علمی و نگاه مادی‌گرایانه و اومانستی به آن است. اما مفهوم حقیقی علم، چیزی غیر از مفاهیم اصطلاحی یاد شده است و آن حقیقتی است که جنبه حکایت از خارج و مطابقت با واقع و نفس‌الامر داشته باشد. این مفهوم از دیرباز مورد توجه بوده است و تنها در دوران مدرن غرب با فاصله گرفتن از رئالیسم معرفتی، این معنای بدیهی از علم، مورد غفلت و بلکه انکار واقع شد. با نفی مفهوم بدیهی علم که نتیجه نفی رئالیسم و افتادن به دامان شکاکیت و سوفسطی‌گری یا نفی عقل و ارزش ادراکات عقلی و انحصار علم در مسائل مربوط به امور مادی و زندگی دنیوی بود، غرب تلاش کرد، علم را به صورت قراردادی و جعلی تعریف نماید. در این تلاش، هم معنای علم، توسعه نابجا و ناحق پیدا کرد و به ظن و حدس و گمان و فرضیه‌های اثبات نشده یا به جهل مرکب و مجموعه‌ای از مغالطات و اوهام و پندارهای نادرست نیز، علم اطلاق گردید. در غرب، علم و جهل با هم آمیخته شد و به نام علم به کام بشریت ریخته شد و فلسفه و علوم متافیزیکی به معنای عام آن از جمله علوم وحیانی و قدسی و هر آنچه منتهی به این علوم می‌گردد، از مدار علم بیرون افتاد. چه اینکه

ملاک صدق و معیار حقیقت و میزان تشخیص درست از نادرست، یا به تعبیری ملاک علمی بودن گزاره‌ها و بالطبع، مناظ ارزش‌گذاری علوم، نیز تغییر معناداری یافت. این روند تا جایی ادامه یافت که گزاره‌های برهانی فلسفی که پیش از آن، به حق معرفت یقینی محسوب می‌شدند، بی‌معنا و غیر علمی تلقی شد و مسائل متافیزیکی به طور عام، غیرقابل اثبات معرفتی گردید و همچنین، دین و معرفت دینی و علوم مرتبط با آن، به طور کلی مورد بی‌مهری واقع شد که یکی از نتایج این رویکرد، شکل‌گیری جریان سکولاریسم می‌باشد. این روند تا جایی ادامه یافت که نه تنها ظن و گمان، مفهومی علمی به خود گرفت و به جای علم نشست و ارزش پیدا کرد، حتی در اوج کج‌اندیشی و نهایت گفتار ناصواب، شک ارزشمند و قابل دفاع قلمداد شد و یقین و جزم و جزم‌گرایی که پیشتر و به حسب فطرت و بداهت ارزشمند و کمال انسانی محسوب می‌شد به باد انتقاد گرفته شد و بالمآل نظریه نسبیت علم و معرفت، که حاصلی جز شکاکیت و نفی علم ندارد، به عنوان مهم‌ترین دستاورد معرفت‌شناسانه بشری در کام طالبان علم و جویندگان معرفت و حقیقت ریخته شد و با این روند معیوب، معرفت‌شناسی به ضد آن تبدیل شد و علم خواهی به شک جویی تنزل یافت.

ارتباط علم و صدق گزاره‌ها

آنچه روشن است این است که همواره میان علم و صدق رابطه وجود داشته است. همواره گزاره‌ای گزاره علمی است که صادق باشد و کاذب نباشد. آنچه در غرب اتفاق افتاد تعاریف غلط از صدق گزاره‌ها بود. در اثبات‌گرایی، آن گزاره‌ای صادق دانسته شد که فقط در آزمایشگاه و با مشاهده تجربی صدق آن اثبات شود. لذا روش علمی به روش تجربی منحصر شد. در ابطال‌گرایی پوپر، گزاره‌های علمی غیرقابل اثبات دانسته شد و پوپر بیان کرد که گزاره‌ای علمی است که کذب آن ثابت نشده باشد یا به تعبیر خود او ابطال نشده باشد. بنابراین، در نظراو، گزاره یا نظریه، تا زمانی که کذب آن ثابت نشود علمی است. پراگماتیست‌ها هم ملاک صدق را کاربردی بودن یک گزاره یا یک نظریه دانسته و معتقد شدند که مفید بودن در مقام عمل،

ملاک علمی بودن یک گزاره است.

این در حالی است که تا قبل از شکل‌گیری شکاکیت مُدرن در غرب و زیرسؤال بردن واقعیت خارجی و یا امکان درک آن توسط انسان و پیش از بی‌ارزش جلوه دادن شناخت عقلی، نظریه اصلی و رایج درباره حقیقت این بود که حقیقت امری است جدا از انسان، چه کسی آن را بشناسد، یا نشناسد و چه به حس و تجربه درآید یا با ادراک خاص عقلی به دست آمده باشد. بر همین مبنا، صدق و درستی هر نظریه، تطابق آن با واقعیت و نادرستی آن عدم تطابق با واقعیت بود، واقعیتی که فراتر از واقعیت‌های محسوس و قابل آزمایش است و معقولات را نیز دربر می‌گیرد. این همان نگاه صحیح به علم است که در ادامه به تبیین آن خواهیم پرداخت.

۴-۲-۱. معنای هفتم؛ علم به معنای احکام و مسائل منسجم و صادق مشتمل بر علوم حقیقی و اعتباری

با توضیحاتی که بیان شد، در یک اصطلاح دیگر، مجموعه احکام و مسائل صادق و منطبق با واقعیت. اعم از واقع حقیقی و واقع اعتباری. به عنوان یک کل واحد، علم محسوب می‌شود. در این معنا از علم، ملاک وحدت گزاره‌های علمی که منجر به وحدت علم به عنوان یک کل واحد می‌شود، در علوم حقیقی وحدت موضوع است به این معنا که مسائل علم، محمولات و اوصاف و ویژگی‌های حقیقی آن موضوع محسوب می‌شوند. همه مسائل آن علم در مورد احوال و ویژگی‌های آن موضوع است. در علوم اعتباری نیز، ملاک وحدت، غرض واحد آن علم است. همه مسائل یک علم اعتباری برای تحقق غرض و غایت واحدی است که مسائل را بر محور خود گرد می‌آورد. در این اصطلاح خاص، هر علمی به عنوان یک امر واحد، متشکل از مجموعه‌ای از حکم‌های صادقی است^۱ که در عالم خارج یا در ظرف اعتبار از نوعی تحقق برخوردارند و انسان تلاش می‌کند به آنها دست یابد و به تعبیر دقیق‌تر آنها را

۱. ملاک صدق گزاره‌ها در علوم حقیقی و اعتباری متفاوت است. در علم حقیقی انطباق گزاره‌ها با واقع و نفس‌الامر ملاک صدق است. اما در علوم اعتباری و ملاک صدق و کیفیت صدق در ظرف اعتبار مجال دیگری می‌طلبد و خود بحث مستقل و دامنه‌داری است که از آن صرف نظر می‌شود.

کشف نماید. در این معنا، به هر میزان که انسان به این حقیقت جمعی راه پیدا کند، عالم به آن علم است و هر میزان که از آن فاصله بگیرد نسبت به حقیقت آن علم و صورت جمعی آن جاهل و نادان خواهد بود. علم در این معنا، حقیقتی و رای ذهن انسان دارد و تلاش انسان معطوف به کشف آن و مجموعه نظامات حاکم بر آن است. انسان به محضر علم می‌رود و در محضر علم می‌نشیند تا مگر از آن قدحی بگیرد و جرعه‌ای بیاشامد. علم در این اصطلاح، حقیقتی ثابت و واقعی است (اعم از واقع حقیقی یا واقع اعتباری) و خود به عنوان یک واحد کل، مجموعه‌ای از احکام و مسائل را شامل می‌شود که در ظرف ذهن به صورت تصدیقات و گزاره‌های منسجم پیرامون یک موضوع حقیقی یا اعتباری و انتزاعی یا براساس غرض واحد کلی محقق می‌شود.

انطباق علم با معلوم چه در تک‌گزاره‌های معرفتی یعنی تک‌تک تصدیقات و قضایا و چه در مجموعه واحد متشکل از مجموعه قضایای متناسب و مرتبط، هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری، چیزی نیست که بتوان از آن صرف نظر کرد. در این اصطلاح، هر علمی، متشکل از مجموعه‌ای از گزاره‌ها یا به تعبیر دیگر، مجموعه‌ای از احکام و مسائلی است که در مورد موضوع آن علم یا طبق غرض خاص واحدی وجود دارد. مسائل هر علم حقیقی که از آن به حکمت تعبیر می‌شود (چه حکمت نظری که حکمت الهی، ریاضی و طبیعی است و چه حکمت عملی) عوارض ذاتی موضوع آن علم است که در واقع پیرامون آن موضوع وجود دارند چه عالمان به آن‌ها رسیده و از آن‌ها سخن گفته باشند و چه هنوز مورد توجه و ادراک عالمان قرار نگرفته باشد. هر قضیه علمی یا مسئله علمی، یک موضوع و یک محمول دارد. محمولات، در علوم حقیقی، همان عوارض ذاتی یا ویژگی‌های حقیقی موضوع آن علم هستند که به تعبیر منطقی، بر آن حمل می‌گردند (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج: ۱، ص: ۳۰). بنابراین، وحدت مسائل علوم حقیقی، به دلیل وحدت حقیقی موضوع این علوم، وحدتی حقیقی است.

در علوم اعتباری، به واسطه اعتباری بودن موضوع علم، وحدت حقیقی به واسطه موضوع وجود ندارد لذا وحدت علم ناشی از موضوع واحد حقیقی نیست، به

همین جهت در علوم اعتباری، وحدت ناشی از موضوع نبوده و از غرض و غایت ناشی می‌شود. محمولات به اعتبار غرضی که در آن علم تعریف می‌شود و طبق آن غرض مورد نظر شکل می‌گیرند بر موضوعات خود حمل می‌شوند. بنابراین در این‌گونه علوم، مسائل ناشی از غرض می‌باشند و وحدت موضوع آن علوم چندان ضرورتی ندارد.

علوم حقیقی و اعتباری

چنانچه اشاره گردید، علم از یک حیث دیگر، به علم حقیقی و اعتباری تقسیم می‌شود. اگر موضوع یک علم، امری حقیقی و عینی باشد، محمولات آن نیز، اموری حقیقی خواهند بود زیرا در این صورت محمولات، از اوصاف و ویژگی‌های عینی موضوع علم و به اصطلاح، عوارض ذاتی آن می‌باشند. با این وصف، قضایای این علم، قضایایی حقیقی خواهد بود یعنی مسائلی که در این علم بیان می‌شود، بالطبع پیرامون یک حقیقت عینی بوده و به تعبیری احکام حقیقی موضوع علم می‌باشند. اما اگر موضوع یک علم، امری اعتباری باشد، طبعاً قضایا و احکام آن علم نیز، اموری اعتباری خواهند بود در نتیجه علم مذکور، علم اعتباری است. علم اعتباری در زمره حکمت محسوب نمی‌شود.

مثلاً موضوع علم زیست‌شناسی، موجود زنده است. زیست‌شناسی از احکام موجود زنده یعنی از عوارض ذاتی موجود زنده بحث می‌کند. لذا از آن جهت که موجود زنده امر حقیقی است یعنی در عالم خارج وجود حقیقی و عینی دارد، لذا گزاره‌های علم زیست‌شناسی نیز گزاره‌های حقیقی است. اینکه موجودات زنده رشد و نمو دارند، یک قضیه زیست‌شناسی است. نمو از عوارض ذاتی موجود زنده است. لذا چون موجود زنده که موضوع علم زیست‌شناسی است، امری حقیقی است، این قضیه نیز قضیه‌ای حقیقی است. بنابراین، همه مسائل علم زیست‌شناسی، مسائل حقیقی و احکام عینی هستند. علم طب نیز این چنین است لذا این دو علم از شاخه‌های حکمت طبیعی و جزء حکمت محسوب می‌شوند.

در مقابل، موضوع علم لغت، خود لغت است. یا در زبان عربی موضوع علم

صرف، کلمه از جهت صیغه و موضوع علم نحو، کلمه از جهت ساختار کلام است. لغت، کلمه و کلام امور اعتباری هستند یعنی حقیقت خارجی ندارند بلکه با جعل و اعتبار انسان معنا می‌یابند. بنابراین، آنچه در علم لغت بیان می‌شود، اعتباری است چون محمولات امور اعتباری همانند خود آن امور اعتباری، اعتباری هستند. مثلاً این قضیه کلی که در علم نحو بیان می‌شود که «کُلُّ فاعِلٍ مرفوعٌ» هر فاعلی مرفوع است. هر چند یک قضیه کلی است و به تعبیری یک قاعده و قانون است اما یک قانون جعلی و اعتباری است. بنابراین، کلمه خودش امر اعتباری است و بالطبع اقسام آن یعنی اسم و فعل و حرف هم اموری اعتباری هستند لذا مرفوع بودن فاعل هم که در باب اسم مطرح می‌شود، امر اعتباری و قراردادی است.

پس هرگاه موضوع یک علم، امری اعتباری باشد، یعنی به جعل و اعتبار خود انسان مجعول و متحقق شود و حقیقت عینی در خارج نداشته باشد، محمولات آن موضوع یعنی احکام و مسائل مربوط به آن موضوع نیز اعتباری خواهد بود. لذا به دلیل اینکه تک‌تک گزاره‌های آن علم، اعتباری می‌شود، مجموعه آنها نیز که به عنوان یک واحد کل به نام یک علم خاص نامیده می‌شود اعتباری بوده و آن علم در ردیف علوم اعتباری قرار می‌گیرد.

پس در علم حقیقی چون موضوع و مسائل آن اموری حقیقی‌اند، کلیت جمعی آن علم نیز هم از حیث تحقق و هم از حیث وحدت علم، امری حقیقی است و کلیت آن با تمام احکام و مسائلش در متن واقعیت وجود دارد، هر چند هنوز برخی مسائلش ناشناخته باشد و عالمان از آنها بی‌خبر بوده باشند. در مقابل در علم اعتباری به دلیل آنکه موضوع و مسائل آن اموری اعتباری و ناشی از جعل و اعتبار انسان به حسب اغراض و اهداف خاصی است، کلیت آن نیز به عنوان یک واحد کل امری اعتباری است، یعنی هم از حیث وجود و تحقق علم و هم از حیث وحدت، قائم به اعتبار انسان است و در نتیجه جهت حکایت و کشف از واقع را ندارد. چون اساساً واقعیت و حقیقت عینی ندارد جز آنکه از ظرف اعتبار، یک واقعیت جعلی اعتبار می‌گردد و براساس آن، صدق و کذب مسائل هم سنجیده می‌شود. بالطبع تحقق چنین علمی در واقعیت خود و خارج از ذهن عالمان و نیز وحدت آن، صرفاً در ظرف